هو

الم الم المص الرا
الرا المر الرا الرا الرا الرا
کهیعص طه طسم طس
طسم الم الم الم الم
یس ص حم حم حمعسق
حم حم حم ق ن

بسم الله الرحمن الرحیم فی معرفة العلوم الرمزیة [illegible]

هر که را عشق [illegible] شد — کار او [illegible] — در همه کار [illegible] جهد
هر چه گوید همه ز حق گوید — زنده دم [illegible] ز خدا — ننهد گام [illegible] رضای خدا
انکه [illegible] — کو [illegible] عشق [illegible] — عشق [illegible]
[illegible] — [illegible] — [illegible]
[illegible] — راحت [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] — مرغ جان [illegible]
[illegible] — [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] — [illegible]

مصطفی [illegible] حبیب [illegible] — [illegible]
روضه [illegible] — تاج فرق [illegible] عالم
حلقه [illegible] — شاه ملک [illegible]
درج [illegible] گوهر [illegible] — عالم [illegible] طفیل [illegible]
بصفاتش عقول نرسد — [illegible] هر [illegible] نرسد

[illegible]

تا نگارند شرح دانشش گفت

[illegible] هر دو بن ماه مارد باد

باد بر جان [illegible]

بس برادر [illegible]

در سبب نظم کتاب

تخت جمشید [illegible] آرام

[illegible] طریق [illegible]

[illegible] شهر

کشته [illegible] و ظریف

[illegible] یعنی

[illegible] گستر [illegible]

حلقه [illegible] در گیلان

[illegible] غم

[illegible] از حال

که صفا [illegible] صفاتش گفت

عذر [illegible] باد

هر زمان [illegible] و [illegible]

رنجان [illegible] رهش

پس [illegible] آرام

[illegible] زبان [illegible]

روزی از روزها [illegible]

در [illegible] وضع [illegible]

بعد از هجرت رسول [illegible]

[illegible] کرده

[illegible] شد [illegible]

در [illegible]

چون نشست [illegible]

چون [illegible] بنشست

جوهر [illegible]

[illegible] کرام

[illegible] چه [illegible]

چه [illegible] چنین [illegible]

نه [illegible] چنین [illegible]

اب آتش [illegible]

[illegible] چنین [illegible] سراج

[illegible] از چه [illegible]

[illegible]

از چه در [illegible] پیدا

[illegible] هر طرف [illegible]

بر [illegible]

هر چه در [illegible]

از [illegible] از حکمت

یک سبک بود آن سگ را [illegible] | در هزاران [illegible] قال [illegible] داد

تا رسید او بعد [illegible] | گفت بود از [illegible]

پیش او در [illegible] نطق یک دم | هر چه پرسید شرح آن [illegible]

چند [illegible] گفتا ای استاد | [illegible] بود [illegible]

چند [illegible] فصیح [illegible] آن | [illegible] ارم [illegible]

وضع [illegible] بسیار است | آنچه [illegible] است و آنچه [illegible]

لیک [illegible] | مشکل در دل [illegible]

تخت [illegible] | ز [illegible] در [illegible] آید

پیش [illegible] | تا شتاب تمام [illegible]

[illegible] پیش [illegible] | آنچه [illegible]

گفتم از [illegible] | [illegible] از [illegible] شریف

هر چه [illegible] | چند [illegible] در طعام [illegible] بسته

[illegible] گفتم [illegible] | [illegible]

[illegible] را [illegible] تمام کردم من | [illegible] تمام کردم من

الف

صورت سیزدهم قبض خارج برج [illegible] منسوبات [illegible]

الف [illegible] [illegible] | [illegible] هشتم [illegible] از حروف جمع
باشد شنبه [illegible] از قسم | در ششم خانه دلو [illegible] حکم
موضعش مسجد و عبادتگاه [illegible] | هست [illegible] زبان [illegible]
جنسش [illegible] و جسمش [illegible] | [illegible] [illegible] او
قامت او [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible]
بست و نه باشد از [illegible] | گرچه [illegible] در حکمت

صورت [illegible] قبض داخل [illegible] منسوبات او

زوج و فرد [illegible] زوج [illegible] دگر | قبض داخل [illegible] باسم صدور
[illegible] مقام او باشد | لذت و عیش کام او باشد
برج او [illegible] | گرم و تر [illegible]
خاک [illegible] | طعم [illegible]
چون در [illegible] | [illegible] شناس
عدد [illegible] | [illegible]
کاف و طا حرف او [illegible] | در ده [illegible] حکم

[illegible]

[illegible] صورت [illegible]

خورشید شنبه آتش مریخ بهمن | هر دو لیلش به زیر بیت گزر
هست از آن نجم کار | قامت بلند و راز و سیه رنگ
هست در عرض ساله دو لنگ | زرد و استاده با جلب سیاه
هست از ماههایه شباب | صورت [illegible] جماعت دهقانات

بهمن ج

بشنو از من تعلق یکانه چو | سخن ابرار قمر چو [illegible]
لنگ و علم [illegible] بسته | از جماعت چهار روح بهشت
[illegible] خانه چهارم کرد | طالب سیم و زر و [illegible] دم [illegible]
خانه در چهار [illegible] | عیش و لهو است کار [illegible] ۲
برج [illegible] و [illegible] تیر | سعد بخش [illegible] و مریخ [illegible]
بهمن خاکیست و سه [illegible] | مسکنش سوق [illegible] و از آباد
از [illegible] | در نهاد [illegible] سرگشته [illegible]
سر [illegible] | از همه شگفتها پرور [illegible] ۳
در سیم [illegible] | چارشنبه [illegible]
در ده و سه [illegible] | هست [illegible] ولیک [illegible]

محمد [illegible]

صورت دب اصغر

[illegible]

در بحر هیئش رصد ... / ... جز ... [illegible]

... دگر شهره دور شود / از روشن جنس ... چشم سیاه

... که ملت ... / صورت ... عقرب

... زوج و ... / عقد ... ازرد ...

هیئش ... بیت ... / ... رصد ... [illegible]

برج ... دلو ... کیوان / سر و ... و ... [illegible]

ارض ... بیت ... / ... طعمش ... [illegible]

عدد ... القسم / ... دلو ... حکیم

... شمس ... / از ... وضع ... طرق ... شمار

بس ... / ... السید ... انجم

جای ... و ... / هست از ... جمال ...

صورتش ... چشم ... / هیئتش ... بزرگ و کوچک ...

در ... هیئتش ... / ... از ... ن

در جانش ... / ... قسم ... گشت

[illegible]

[illegible] ۸ [illegible] [illegible] [illegible]

نهمش مینه چار مشرقست

در نهایش زشته رنج و تعب | نیمشش باد جزء حایدی [illegible]

صورت ۸ فی حمره

هشتمش هست دهمش مشرقست | لیک او در زوال مقعد و [illegible]

روح دوم در روح حمره شناس | هست هفتم بعد [illegible]

کینه و حسد [illegible] باشد | برج او در [illegible]

گرم و خشک است و سرخ و تیره رام | در عزت [illegible] و جیوانات

ثابت و ثور [illegible] | هست در خمس [illegible] عدد

کاف و صاد در سه [illegible] | [illegible]

در سیم جیم در [illegible] حمل | مسکنش [illegible]

لبنش [illegible] | [illegible]

والعلما [illegible] | [illegible] در علم [illegible]

هست هشت از درج [illegible] |

صورت ۹ فی جباض

بجنس شد صفات حمره تمام | [illegible] جباض [illegible]

سوره [illegible] | [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

صورت ۱۱ فی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

در همه شغلهاست نیک دلیر
مهربان کرم و خشک بزرگ و بخوند
روز یکشنبه و عراق ششم
ت بهفتم بی نگاه او
جمله وی ستش هفتش عدد
مسکن جایش قصر سلطان
چار سوی تمام بلا لیت
از شهورش صفر شاش تو ماه
نقره و از صنایع زرگریها ام
بیت لیس خانه ده [illegible]
بعد ازوست دو کوکبش [illegible]
لباس و نبات و شیرین
جوهر وی نقش [illegible] ششم
عدد نقش علی و حاست لیس عاقل

ستر [illegible] است درست دنانیر او
چه تشیده به بیت اول در
در ششم خانه داده او
در دو دوستیش چه بشد بکند
در صفاتش لحن فراوان
خوب با وی [illegible] شهلا لیت
هست از [illegible] و لیت خواهد

صورت [illegible] نقره

عکس لیس [illegible] نقول [illegible]
سرد و [illegible] است [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] بکویمت [illegible]
[illegible] از [illegible]
در ده [illegible]

[illegible] و از ده [illegible]
بت [illegible] جز [illegible]
عشیه [illegible]
دو هوای [illegible]
[illegible] و تعلق کارد
[illegible] دو کوکبش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] درست [illegible]
منزه [illegible]
[illegible]
در ششم [illegible]
شنبه [illegible]
[illegible]

[illegible]

صورت ۱۲ [illegible]

سفن جز عتبه در حل

بیست و [illegible] عزت [illegible]

آسمان [illegible] دو [illegible]

[illegible] بطعم [illegible]

در [illegible] خانه [illegible]

[illegible]

عدد [illegible]

[illegible]

موضعش [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بطلمیوس [illegible]

در ششم کاف [illegible] بار دهم

قدر دو گونه است نی کو یکی سر

که چشم دلوز بلایست

موضعش ز هفت زده جا هست

صورت ۱۳ [illegible]

فرد در برج و فرد ش آن بر

در ده و سه مقام [illegible] او

عقربش برج و گستر بهرام

طعم او تلخ و [illegible] شد یکسر

[illegible] طویل

چنین [illegible] افکند [illegible]

زانکه در هفتمش [illegible]

وطنش بوستان [illegible]

در دهم [illegible] وطنش

نجوم کس کرد ما نوبت

هست [illegible] دلیل آهنگ

ارزه کوی [illegible] چو دست

رجب [illegible] ها در ا ما هست

ده و سه خانه و شرف دهی

غیر نقش الحکمش کرد از کسر

شد شرح حب دل کام و [illegible]

[illegible] دنیا و خوف کام

هست خانه [illegible] و خوف ورش

از جهت او شمالیست دلیل

عدد شش هست یازده شمار

[illegible] سیر در

هست [illegible] جو ابر دان ما

هفتمش جا و دن [illegible]

کرم

کز چهار صف و معلول ... رابع است شد

صورت ۱۵ ⁞ اجتماع جماعت

صورت از اشکال اجتماع | زوج در کل فرد در زوج طاقی
هست اخضر زده بیع نیست | گاه از دو جهت است و گاه از یک جهت
برج جوزا و کوکبش زحل است | گاه همچون کمان دگر رست
ممتزج سعد و نحس هم و ... | باشد از هر نقش نوع دگر
هم در عرب است و جوانی | چار رکن و منقش دانی
چارشنبه ... از استاد | در سیم خانه او بزرگ نهاد
در ده دیگر حظ او را داد | عدد نقطه ... معنی
در دل ... حرف ... | هست که ... دارد
قامت آن بلند و دلکش | موضعش خانه منقش دان
زرد چهره است و لاغر و دلکش | هست از آنها منجم نقاش
ماه او ... کفر و دلق | هست در ... اخلاق

صورت ۱۶ ⁞ طریق

آب ... از احوال
... دشمال
... دارد
در ... نیز
... منجی ...
... از ... صبر
عدد ... دارد ... از ...
... نقش
... حروف ...
در ده ... آب
در ... از ... ارف
... خانه ...
... دارد ...
هست ... خندان
... از ...

نه هش بحرۀ ماه حرام . شد صفت جمله تمام

مثنوی [illegible]

هرچه جوانان درین دیر [illegible] / تا که دیگر تو به صفهان
تا ز علم تو بهره ور گردند / از بد و نیک با خبر گردند
صحبت [illegible] تمام / [illegible]
[illegible] / [illegible] تمام [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / هم احوال [illegible]
[illegible] وصلت [illegible] / [illegible] خانه [illegible]
چاربین خانه ضیاع و عقار / [illegible] مقام [illegible]
خانه [illegible] فرزند / جز عشق [illegible]
[illegible] مقام [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] خوب بود / [illegible] خوب بود

[illegible]

حک که در ورق [illegible] کن | تا که ابد کسی [illegible] بسوال
در کوی تو صورت [illegible] | هر چه [illegible] داری [illegible]
بک بیک را بر دو کن تو عیان | لیز زین رده [illegible] باشد
بر شمار کرت رضا [illegible]

طریق رقم در شمار سعد و غیره

چنین [illegible] بنهادی [illegible]
[illegible] | صورت [illegible]
خانه [illegible] | سعد [illegible]
[illegible] | شود [illegible] خانه [illegible]

طریق ثانیه در شمار ساعات
دقیقات

[illegible] | در [illegible]
[illegible] | [illegible]

طریق ثالث در [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | آتش [illegible]

[illegible]

در احکام بیت طالع و ثانی

عربی بالی به بحث من فنار — هفت از دو ضابطه بر دو دار
محض خاطر بسیج توی — دیگران را به تنجیم وصف بتر
سخن از آغاز این کتاب دان — که هر دو از بیست و شش بنمای
جنس و اوقاف از بیوت صور — سخن هیکل هم از هم تو جدا دور
هر که از تنجیم سؤال کند — تا ز بهر حصول آن کند
بنگر به قمر و شرف — هست یکی ال اسهر رو حا بی
زنی حکم ببر سلامت کن — ورنه ببر شد تمامت کن
درنه برسد اهل حاصل — ز رحمه و پیشوا شو عقل
ور نگر ببین مکث هست الا کل — تکی به ز پیشوا احوال
در نگر این مقام گردد — نقص است یا تمام گردد
حکم از این مه که خانه اوست — این کن تا که بار گردم او
نقص و کاهش در او باید گفت — طاق و نقص شمار و کاه جفت

در احکام بیت ثالث و رابع

باب ... در حکم و دستور دنباله

ور ز فرزند پرسد و جد بد — ور بگوید معین جامه شد

حکم هر دو ز نحس و سعد نشست — هر کرا فرزند بود از او بهر کم است

آنچه در بیت ثالث و رابع — بتو گفتم ز سابع و تاسع

باد و آرد بدان عمل میکن — هر دو را حکم هر یک میکن

گر بود شکلهای زرد و صافی — ور اگر نیکو شود سبب نی

گر بپرسد که بنده ام بشمار — هست نیکو شود بفرکار

بنگر در بیوت میل بعد — تا چه شکلی غالب است در او

گر بود در بیوت خوف و خطر — عقله و اجتماع البسر و ر

ور آید بیاضی و ایس — بشکلها نقی و حسن بس

بشکلی رشتی بود بی بر — گر دو لحیان خود عقیس

اجتماع و بیاض رنش بنشت نور — کفی بینه دان جاره و

هست آتش تر از ادق — عقله و رعیت زر دو لا

با صفت گر ازین بگیرد جهور — باد و دو ارل با دو انس زر لوار

نیست باشد نظر کن از سر حال — نه چو عکس است زود روز نکال
سعد باشد غنی و نحس فقیر — بگیر این سخن مکن تقصیر

در حکم مرض نه دزدیده

گر رسد روز و دزد دیده — بشنود از من این سخن بدید
صورت دزد از اهتم خبر — وصف و چرخ رب اهتم
خانه و جا بر آید بر اثر — دزد چهارم نشان از دزدیک
در به پرسد دزد هست شد — تا نه تو کوی این نشانه دهر
بنگر هست شد تا بع — تا چه از همی بکند طالع
حکم زر ثرا خش لیس در دل — تا نگر در میان خلق خجل
عکس اهتم اگر بود وجار — عدد دزد در ان جهان مقدار
دزد که اید مدت حال اری — دانش روز عتمس ارباب
عکس هفتم اگر غدید وم — نشود سبب زود انش گم
در بود بر خلاف این احوال — نشود حبش حبس دزد او احوال

در حکم هم ... خبر مرگ

حرب

در حکم ... در حق ... کند

[illegible]

گر کسی نحس ... شد در ...
خبر از آن حکم کس ... باد

گر بود نحس ... داخل ضعیف
از دو ... در ... ضعیف

در حق ... با زر ... و ...

در رسیدن ... رسد و دشمن
سخن آن که ... دار دو زمن

در ده ... نظر کنی بوده
... نظر از ... از من ... بود

گر بود ... سعد ... قرب ...
حکم کن ... دشمن ...

گر بود نحس ... ضعیف ... ده
هر حکم ... و ... نوکان

در به رسیده دشمن غالب
اید از کس ... نو طالب

کی طالب نظر کن او ده ...
... غالب ... سر ...

قوه خط هر که ... بود
غالب ... در علم ...

در به رسد عدد ...
این ... نظر ... گرد ...

نکند ... اگر ... چهار
بیت ... دشمن ...

در به رسد ... مجهول ...
... جهت ...

ز ... بر ...
... نظر ... رسید

[illegible]

... در ... بیست ... بر ...

[illegible]

بیت اول و بیت سه شد [illegible]

بیت ثانی و بیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

بجز حاصل شود از این اعمال / حکم [illegible] اجمال

بجز ضبط حساب آسانها / جز دو لشکر ثلث رفت دو پا

[illegible]

در بیان شان نجم

گر کسی عمر آن بپرسد باز / از وزن [illegible] بیت عمری باز

نقطه روح فرد در بیرون / [illegible] زده بعکس از آن

آنچه کم شود از آن [illegible] / طرح کن [illegible] بیت تقسیم آن

هر کسی این عدد گرفت قرار / [illegible]

در [illegible] بیت بیان / تا عدد [illegible] به تقسیم

این عدد [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

چند [illegible] تمام / حکم کن [illegible]

در بیان کردن [illegible]

موضعی کز [illegible] / [illegible]

[illegible] قسمت [illegible] / قسمت هر یکی به [illegible]

[illegible]

[illegible]

در باب خط خفی گوید

خط خفی از طرز [illegible] / گفت [illegible] تو فصیح کلام

کهنه عقب [illegible] / در صفتش [illegible]

[illegible] / [illegible] علم [illegible]

[illegible] / تازه [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] علم [illegible] / هر کس [illegible]

[illegible] / هم [illegible] طرز [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مکرر در انتش ... کان یقین ... بنفش ...

استخراج اسامی

نقطه ... ری ... همت ... / مرج کن ... ترتیب ...

زیر هم ... ازان / ... زده ... ازان

جمع کن ... دانشر / ... ادت ... دیدش

اگر ... قسمت / بکن ... دانش و حکمت

... دان ... / ... حرف اسم ... ازان

در احکام اسفار

چنین ... منظوم / ... تمام

... ان / ... ازان

... درست / ... بحث

اگر ... تقسیم / ... ازان ...

... زده ... / ... زده ...

... محمد / ... دست ...

[illegible]

دوازدهم بخریدار کنند — بدعای محل چه کنند

حسب [illegible] خالق [illegible]

اول عالی فرزندان [illegible] — دوم عالی و [illegible]

سیوم بفروز زیرک داوند — چهارم بمعرفت و [illegible] و نیکو

پنجم بفروز و معشوق [illegible] و [illegible] — ششم [illegible]

هفتم [illegible] نقل دارد — هشتم [illegible]

نهم بفروز [illegible] — دهم [illegible]

یازدهم امید [illegible] — دوازدهم [illegible]

سیزدهم [illegible] — چهاردهم [illegible]

[illegible]

عقد و ... اجتماع طرق

دایره ابدج

١٢ ١٣ ١٤ ١٥ ١٦

اجتماع ... عقبه فارج ... قبض الاخذ

نقره الاخذ ... نقر الحد ... عقبه الاخذ

طرق ج ...

٠ حرا زده ... اید

الی ... اید

... قبض الاخذ ...

[illegible]

[illegible]

١٢٨

بطهطيل مهطهطيل قهطهطيل

١٠

مهطوطيل مهطيل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شماره
قفسه